

madsage
IRan Education
Research
NETwork
(IRERNET)

شبکه آموزشی - پژوهشی مادیج
با هدف بهبود پیشرفت علمی
و دسترسی راحت به اطلاعات
برای جامعه بزرگ علمی ایران
ایجاد شده است



دستور زبان فارسی

دکتر حسن انوری

اصفهان، ۱۳۹۰

شناسنامه کتاب:

دستور زبان فارسی ۱

نوشته دکتر حسن انوری

به کوشش محمدرضا زادهوش

تهیه‌کننده: جلیل مسعودی فرد

عضو هیات علمی مرکز بجنورد

چاپ اول اصفهان

آبان ۱۳۹۰

۸۶ ص، رقعی

سایت [بیشه](#)

باشگاه مجازی ادبیات و کتاب خوانی

اهداف درس:

۱. شناخت قواعد زبان و یادگیری دستور

زبان

۲. متون ادبی را آسان‌تر بفهمیم و

جمله‌های نادرست را از درست زودتر باز

بشناسیم.

۳. زبان‌های دیگری را آسان‌تر فرا بگیریم.

جایگاه درس:

همچنان که ذکر شد، درس دستور زبان فارسی از دروس تخصصی زبان و ادبیات فارسی است و گذراندن این درس در ترم‌های اول دوره کارشناسی به فهم و درک سایر دروس کمک می‌کند به دانشجویان توصیه می‌کنیم که این درس را با دقت مطالعه کنند.

هدف‌های رفتاری

۱. شناختن قواعد زبان و ادبیات فارسی و آشناسدن با ساختار زبان از اهمیت خاصی برخوردار است.
۲. این شناخت بدون تمرین پایدار نمی‌ماند بعد از مطالعه هر مبحث دانشجویان باید تمرین‌های مختلف کتاب را حل کنند.
۳. تشخیص نمونه‌های مورد مطالعه در آثار ادبی نثر و نظم بسیار ضروری است.

دستور زبان به دو بخش عمده تقسیم می‌شود.

۱. ترکیب (نقش): در ترکیب از نقش واژه در داخل جمله بحث می‌کنیم.

۲. تجزیه (نوع): در تجزیه از نوع واژه یعنی ویژگی‌ها و خصوصیات واژه خارج از جمله بحث می‌کنیم.

نقش واژه را می‌توان به نقش‌های اصلی و وابسته تقسیم کرد.

۱. نهاد: قسمتی از جمله است که درباره آن سخن می‌گوییم یا صفت و حالتی را به آن نسبت می‌دهیم.

نهاد به دو نوع تقسیم می‌شود:

الف. فاعل: نهادی است که کاری انجام داده است. علی (فاعل) رفت (فعل).

ب. مسندالیه: نهادی است که به آن صفت یا حالتی را نسبت می‌دهیم.

هوا (مسندالیه) سرد (مسند) است (فعل).

۲. مسند: صفت یا حالتی است که به نهاد نسبت می‌دهیم.

۳. مفعول: واژه‌ای است که نتیجه عمل
فاعل بر آن واقع می‌شود.

علی (فاعل) نامه را (مفعول) نوشت
(فعل).

علی (فاعل) غذا (مفعول) خورد (فعل).
وقتی مفعول برای خواننده و شنونده
شناخته شده باشد با "را" همراه است.
را: نشانه مفعول است.

۴. متمم: واژه‌ای است که به وسیله حرف
اضافه به فعل یا به جمله نسبت داده
می‌شود و معنی آن را کامل می‌کند.
علی (نهاد) به خانه (متمم) رفت (فعل).

۵. فعل: واژه فعل در جمله همواره نقش فعل را می‌پذیرد.

(در مثال‌های گذشته دقت کنید).

پنج نقش ذکر شده، نهاد، مسند، مفعول، متمم و فعل، نقش‌های اصلی است.

نقش‌های وابسته را می‌توان به چهار نوع تقسیم کرد:

صفت، مضاف‌الیه، بدل و معطوف

۶. صفت: واژه‌ای است که چگونگی واژه‌ای دیگر را - که به آن موصوف می‌گویند - بیان می‌کند.

معلم (موصوف) کوشا (صفت)

۷. مضاف‌الیه: مانند صفت با حرف نشانه کسره به دنبال واژه‌ای - که به آن مضاف می‌گویند - می‌آید.

کتابِ (مضاف) حسن (مضاف‌الیه)

۱. صفت عین موصوف است و در خارج از موصوف وجود ندارد. توپِ بزرگ (بزرگ همان توپ است).

مضاف‌الیه از مضاف جداست: توپِ مجید (توپ و مجید هر کدام جداگانه وجود دارند).

۲. اگر میان موصوف و صفت "ی" نکره و وحدت بیاوریم معنی آن درست است. توپی بزرگ

اما میان مضاف الیه "ی" نکره واقع
نمی‌شود. توپی مجید (غلط است).
۳. اگر کسره صفت و موصوف را برداریم و
فعل است به آن اضافه کنیم جمله‌ای
معنی دار ساخته می‌شود. توپ بزرگ
است. اما مضاف و مضاف‌الیه این چنین
نیست.

تذکر:

موصوف و مضاف نقش نیستند؛ بلکه
کلماتی هستند که در داخل جمله نقش
می‌پذیرند.

علی (نهاد) کتاب (مفعول) بزرگی (صفت)
خرید (فعل).

علی (نهاد) کتاب (مفعول) حسن
(مضاف‌الیه) را برداشت (فعل).

اگر مضاف‌الیه ضمیر متصل باشد کسره
اضافه نمی‌شود. کتابم (مضاف‌الیه)

۸. بدل: مانند مضاف‌الیه و صفت به دنبال
واژه‌ای می‌آید که به آن "مبدل منه"
می‌گویند و درباره آن توضیح می‌دهد اما
نشانه کسره ندارد.

بدل نام دیگر یا لقب یا مقام و شغل مبدل
منه را بیان می‌کند.

شاعر (نهاد) بزرگ (صفت)، حافظ (بدل) در
شیراز (متمم) می‌زیست (فعل).

۹. معطوف: واژه‌ای است که با حرف "و"
به واژه‌ای پیوند زده می‌شود، که به آن
"معطوف به" می‌گویند.

معطوف همیشه همان نقش "معطوف به"
را دارد.

مجید (نهاد) و حسن (نهاد معطوف) آمدند
(فعل).

۱۰. قید: قید نیز یکی از نقش‌های وابسته
است که انواع مهم آن عبارت‌اند از:
قید وابسته به فعل: ظرف را کاملاً از آب پر
کرد.

قید وابسته به صفت: باغ بسیار بزرگ قید
وابسته به مسند: باغ بسیار بزرگ است.
قید وابسته به قید دیگر: احمد بسیار تند
می‌دود.

قید وابسته به جمله: متاسفانه هوا امروز
مساعد نیست.

۱۱. منادا: اگر کسی را صدا بزنیم و یا مورد
خطاب قرار بدهیم شخص مورد خطاب را
منادا و نقش آن را منادایی می‌گوییم.
حسن بیا. ای خدا.

انواع واژه:

علاوه بر نقش کلماتی که مورد بررسی قرار گرفت واژه را در دستور زبان از دیدگاه نوع واژه یا خصوصیات دائمی آن نیز مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

از این دیدگاه واژه در زبان فارسی به هفت نوع تقسیم می‌شود:

۱. فعل ۲. اسم ۳. صفت ۴. ضمیر ۵. قید
۶. حرف ۷. شبه جمله

۱. فعل:

فعل معمولاً در آخر جمله می‌آید و برخلاف
واژه‌های دیگر صرف می‌شود.
ویژگی‌های فعل:

۱. از نظر مفهوم: فعل یکی از مفهوم‌های
ذیل را بیان می‌کند.

الف: انجام‌دادن یا انجام‌گرفتن کاری:
محسن نامه را نوشت.

ب: واقع‌شدن کاری: علی کشته شد.

ج: پذیرفتن حالتی: هوا روشن شد.

د: نسبت‌دادن صفتی به کسی یا چیزی:
هوا روشن است.

۲. در فعل مفهوم شخص نیز وجود دارد:

اول شخص (متکلم)، دوم شخص

(مخاطب)، سوم شخص (غایب)

۳. در فعل مفهوم مفرد یا جمع‌بودن نیز

وجود دارد و هر کدام از فعل‌های اول

شخص دوم شخص و سوم شخص ممکن

است مفرد یا جمع باشد.

۴. فعل زمان را نیز نشان می‌دهد: ماضی،
مضارع، مستقبل.

هر فعل دو جزء دارد: ۱. بن فعل ۲.
شناسه

۱. بن فعل: در هر ساختی از فعل جزیی
هست که مفهوم اصلی فعل را بیان
می‌کند و در همه ساخت‌های فعل ثابت
است.

الف. بن ماضی: مصدر بودن ن: رفتن رفت.

ب. بن مضارع: امر بدون ب: برو رو.

۲. شناسه: جزیی از فعل که در
ساخت‌های مختلف تغییر می‌کند و بر

شخص دلالت می‌کند شناسه نامیده
می‌شود. آم، ای، آد، ایم، اید، اند
در افعال ماضی سوم شخص فرد شناسه
نشانه خاص ندارد:

مصدر: واژه‌ای است که مفهوم اصلی فعل
را، بی‌آن‌که زمان و شخص آن مشخص
باشد، می‌رساند. رفتن مصدر جعلی:
هرگاه از واژه‌ای مثلاً اسم (یا مصدر زبان
عربی) فعلی بسازند مصدر آن فعل را
مصدر جعلی می‌نامند.

چربیدن (چرب + ید + ن)

ساختمان فعل:

فعل از نظر ساختمان به شش نوع تقسیم می‌شود.

۱. فعل ساده: فعلی است که مصدر آن بیش از یک واژه نباشد. گرفتن، آلودن، طلبیدن.

۲. فعل‌های پیشوندی: فعلی است که از یک پیشوند و یک فعل ساده ساخته شود. برداشتن، فرورفتن.

۳. فعل‌های مرکب: فعلی است که از یک صفت یا اسم با یک فعل ساده ساخته

می‌شود و مجموعاً یک معنی را
می‌رساند: زمین خوردن.

دو راه تشخیص فعل مرکب:

الف. در فعل مرکب جزء غیر صرفی نقش
ندارد.

ب. از دو جزء یا از یکی از آنها معنای
مجازی به دست می‌آید.

زمین خوردن اولاً زمین نقش ندارد ثانیاً
خوردن به معنی بلعیدن نیست.

ع. فعل‌های پیشوندی مرکب: گاهی فعل
پیشوندی با اسم ترکیب می‌شود و جمعاً
یک معنی را می‌رساند:

دم در کشیدن، سر در آوردن

۵. عبارتهای فعلی: حرف اضافه + فعل
مرکب که از مجموع آنها یک معنی به
دست می‌آید: از پافتادن، به کار گرفتن

فعل از نظر زمان:

الف. فعل‌های ماضی:

۱. ماضی مطلق (ساده): بن + شناسه

ها: رفتم، رفتی

۲. ماضی نقلی: صفت مفعولی (بن

ماضی + ه) + فعل‌های معین ام، ای،

است، ایم، اید، اند: رفته‌ام.

۶. ماضی ابعـد: ماضی بعید + ماضی
نقلی: رفته بوده‌ام.

۷. ماضی التزامی: صفت مفعولی +
مضارع ساده باشیدن: رفته باشم.

۸. ماضی ملاموس: ماضی استمراری فعل
اصلی + ماضی مطلق فعل معین
"داشتن" داشتیم می‌رفتم.

(هر دو فعل صرف می‌شود و دو نشانه
ظاهری دارد).

ب. فعل‌های مضارع:

۱. مضارع ساده: بن مضارع + شناسه:

روم.

۲. مضارع اخباری: می + بن مضارع +
شناسه: می‌روم.

۳. مضارع التزامی: ب + بن مضارع +
شناسه: بروم

۴. مضارع ملموس: مضارع اخباری فعل
اصلی + مضارع ساده فعل داشتن: دارم
می‌روم.

ج. فعل مستقبل: مضارع ساده "خواستن"
+ بن ماضی فعل اصلی: خواهم خورد
فعل امر: فعلی است که با آن انجام دادن
کاری یا داشتن و یا پذیرفتن حالتی را طلب
می‌کنیم و فقط دو شخص دارد:

دوم شخص مفرد و جمع: برو، بروید
فعل دعا: فعل دعا که امروز با ساخت امر
و یا مضارع التزامی به کار می‌رود در زبان
قدیم فارسی با ساخت خاصی به کار
می‌رفته است:

بن مضارع + اد: کناد، آمرزاد.
باد (و منفی آن مباد) فعل دعا از مصدر
بودن است گاهی به آخر آن "ا" می‌افزایند:
بادا، مبادا.

امروزه "مبادا" بیشتر به صورت صفت و قید
به کار می‌رود.

فعل لازم:

فعلی است که به مفعول نیازی نداشته باشد.

مانند: آمدن - علی آمد.

فعل متعدی:

فعلی که به مفعول نیاز دارد تا معنی خود را تمام کند.

سعید کتاب را آورد.

بعضی فعل‌ها هم به صورت لازم و هم به صورت متعدی به کار می‌روند که فعل‌های دو گانه یا ذووجهین نامیده می‌شوند.

باران بارید (لازم)

کودک از دیده اشک (مفعول) بارید
(متعدی)

تذکر:

به بن مضارع برخی از فعل‌ها "اندن" یا
"انیدن" می‌افزایند و آنها را متعدی
می‌کنند.

دو + اندن = دواندن

بدین‌صورت می‌توان فعل متعدی را دوباره
متعدی کرد. پوش + اندن = پوشاندن. مادر
لباس را به بچه پوشانید.

فعل معلوم: فعلی است که به فاعل نسبت می‌دهیم: حسن علی را زد.

فعل مجهول: فعلی است که به مفعول نسبت می‌دهیم: حسن زده شد.

(حسن نهاد است که در جمله معلوم نقش مفعولی داشته است).

فعل مجهول: صفت مفعولی + فعل معین
"شدن". در همه زمان‌ها صرف می‌شود
دیده شد. دیده شده است. دیده می‌شود.

موارد کاربرد فعل مجهول:

۱. وقتی که فاعل معلوم نباشد.

۲. وقتی که فاعل اهمیتی ندارد: خیابان

کنده شده است.

۳. گوینده عمدا نخواهد نام فاعل را بیاورد:

حسین کشته شد.

وجه فعل:

فعل را از این جهت که خبری را برساند یا

وقوع آن را با شک و شرط همراه کند یا

درخواستی را برساند به سه وجه تقسیم

می‌کنند.

۱. وجه امری: فعل امر

۲. وجه التزامی: ماضی التزامی و مضارع التزامی که مفهوم فعل با امید و آرزو و شرط همراه است.

۳. وجه اخباری: وقوع فعل را به طور قطع و یقین خبر می‌دهد هم فعل‌هایی که تاکنون بررسی کرده‌ایم به‌غیراز موارد فوق وجه اخباری هستند.

فعل وصفی: فعل را با ساخت صفت مفعولی به‌کار ببرند و فعل دیگری در آخر عبارت بیاورند که شخص و زمان و وجه فعل وصفی را مشخص می‌سازد.

شرایط فعل وصفی:

۱. اتحاد فاعل در دو جمله

۲. نیاوردن "و" بعد از فعل وصفی

۳. نیاوردن چند فعل وصفی پشت سر هم

فعل‌های غیرشخصی:

از "توانستن" و "بایستن" و "شایستن"

همراه با بن ماضی یا مصدر فعل‌های دیگر

ساخت‌هایی به کار می‌رود که بر شخص

معینی دلالت نمی‌کند. نتوان رفت، نتوان

رفتن

فعل معین:

یا فعل کمکی فعلی است که در ساختن

فعل دیگر به کار می‌رود و نشانگر زمان فعل

یا ساخت مجهول است.

رفته بودم (ماضی بعید) خواهیم رفت

(مستقبل) زده شد (مجهول)

فعل منفی: زمانی که نشانه ن نفی بر

سر فعل بیاید. نمی‌روم

فعل نهی: امر منفی است: نرو

۲. اسم:

اسم کلمه‌ای است که برای نامیدن
شخص یا حیوانی یا چیزی یا مفهومی به کار
می‌رود.

ویژگی‌های اسم:

۱. اسم می‌تواند همه نقش‌ها (غیر از
نقش فعل و صفت) را بپذیرد.

۲. اسم تنها واژه‌ای است که مضاف‌الیه
واقع می‌شود.

۳. اسم را می‌توانیم جمع ببندیم. کتاب‌ها،
درختان

تذکر:

اگر واژه‌ای دیگر دو ویژگی اخیر را داشته
باشد یا جانشین اسم (ضمیر) است یا به
اسم تبدیل شده است.

کتاب او. دانشمندان

۱. اسم عام: اسمی را گویند که شامل
همه افراد هم‌جنس باشد: مرد، شهر

۲. اسم خاص: اسمی که بر فرد یا افرادی
مخصوص و معینی دلالت کند: علی

اسامی خاص چهار دسته‌اند:

۱. اسم خاص انسان‌ها: علی، سعید.

۲. اسم خاص مکان‌ها: البرز، شیروان.

۳. اسم چیزهایی که بیش از یکی
نیستند: قرآن، اوستا.

۴. اسمی که بر برخی چیزهای خاص
می‌گذارند: رخس.

سایر اسم‌ها عامند.

۱. نکره: اسمی که برای مخاطب یا خواننده آشنا و شناخته نباشد. علامت آن "ی" نکره است: کتابی، مردی

۲. معرفه: اسمی که برای مخاطب یا خواننده آشنا و شناخته باشد: احمد، قرآن
اسامی معرفه در فارسی علامتی ندارد اما مهم‌ترین اقسام معرفه عبارتند از:

۱. همه اسامی خاص

۲. موصوف صفت‌های اشاره: این کتاب

۳. اسم جنس: شتر بزرگ تر از گاو است.

۴. مفعول با نشانه "را": کتابی را آوردم.

۵. اسمی که مضاف به اسم معرفه باشد:

دوست من.

۶. با قرینه لفظی و معنوی: کتاب از دستم
افتاد.

اسامی نکره به صورت‌های ذیل می‌آید:

۱. "ی" در آخر اسم: مردی

۲. یک در اول اسم: یک جا

۳. یک در اول "ی" در آخر: یک جایی

۱. مفرد: اسمی که بر یک فرد یا یک چیز و
یا یک مفهوم دلالت می‌کند.

۲. جمع: اسمی که بر بیش از یک چیز
دلالت کند.

علامت جمع در فارسی ان وها است.

۱. ساده: اسمی که فقط یک جزء دارد:
کتاب، گل.

۲. مرکب: اسمی که بیش از یک جز دارد:
کتابخانه، گلاب.

تذکر:

علائم جمع و ی نکره مرکب ساز نیستند:
مردی، کتابها (ساده) اما سایر سوندها و
پیشوندها مرکب سازند: بازدید، خواهش
(مرکب).

۱. ذات: اسمی که به طور مستقل در خارج
از ذهن وجود دارد و می‌توان آن را دید یا
لمس کرد: کاغذ، میز.

۲. معنی: اسمی که مستقلاً در خارج از ذهن وجود ندارد؛ بلکه وجودش وابسته به دیگری است: هوش، زیبایی.

۱. جامد: اسمی که ریشه فعلی ندارد: کتاب، خانه.

۲. مشتق: اسمی که ریشه فعلی دارد یعنی در ساختمان آن بن ماضی یا مضارع به کار رفته است: خواهش، رفتار چند اصطلاح دیگر:

۱. اسم صوت: لفظی است مرکب که معمولاً از صداهای طبیعی گرفته شده و بیانگر صداهای خاصی است: قارقار، قاه قاه، شارت و شورت.

۲. اسم مصغر: اسمی که مفهوم خردی و

کوچکی را می‌رساند.

نشانه تصغیر در فارسی:

۱. چه: باغچه، کوچه.

۲. ک: دخترک، مرغک.

۳. و: یارو، خواجه.

گاهی نشانه تصغیر برای تحقیر و دشنام

به کار می‌رود: مردک.

۳. مصدر: مصدر با این که مفهوم انجام

گرفتن کار را می‌رساند به سبب نداشتن

زمان مشخص اسم است نه فعل.

مصدر مرخم: گاهی بن ماضی برخی از افعال در معنی مصدری به کار می‌رود که بیشتر دستور نویسان آن را مصدر مرخم (مصدر دم بریده) نامیده‌اند. دید، دیدن، بازدید، بازدیدن.

اسم مصدر: علاوه بر مصدر، اسم‌هایی در فارسی هستند که با این که نشانه‌های مصدری ندارند؛ ولی حاصل معنی و مفهوم مصدر را می‌رسانند و به آنها اسم مصدر می‌گویند.

اقسام اسم مصدر:

۱. بن مضارع + ش: خواهش، کاهش.
۲. بن مضارع + شت: خورشت، کنشت.

۳. بن مضارع + ار: رفتار، گفتار.

۴. بن مضارع + ه: خنده، گریه.

۵. صفت + ی: خوبی، روشنی.

گاهی اسم + ی: استادی.

اگر واژه به ه ختم شود به جای آن گی

اضافه می‌شود: تشنه، تشنگی

تذکر:

به این ی یای مصدری می‌گویند.

۶. بن مضارع + ان: آشتی‌کنان

۷. اسم یا صفت عربی + یت: آدمیت،

فاعلیت.

۸. بن ماضی فعل به‌تنهایی یا همراه واژه

دیگر: ساخت، برآورد، عقب‌گرد

۹. بن مضارع یک فعل یا دو فعل: گریز،

جنب و جوش.

۱۰. بن ماضی یک فعل با بن مضارع همان

فعل یا فعل دیگر: جست و جو، خرید و

فروش.

۱۱. بن ماضی یا مضارع + مان: ساختمان،

سازمان.

۱۲. از تکرار ساخت امر یک فعل یا دو فعل:

بزن بزن، بزن بکوب.

۱۳. مصدرهای عربی: تذکر، تغییر.

مترادف / متشابه / متضاد

۱. مترادف: کلماتی که لفظ متفاوت و

معنی یکسان دارند: غم و اندوه.

۲. متشابه: از حیث معنی جدا ولی از

جهت لفظ یکی هستند: خوار، خار.

۳. متضاد: از نظر معنی ضد هم هستند:

غم و شادی.

نقش اسم و گروه اسمی در جمله

قبلا درباره نقش‌های دوازده گانه کلمات

سخن گفتیم. اسم و گروه‌های اسمی

غیر از نقش فعل و صفت می‌تواند یکی از

ده نقش دیگر را در جمله برعهده بگیرد.

انواع نهاد: اسم، هم به‌تنهایی و هم به‌همراهی وابسته‌هایی می‌تواند نهاد جمله باشد. اسم در نقش نهادی ممکن است یکی از پنج صورت زیر را داشته باشد.

الف. فاعل جمله باشد، یعنی انجام‌دادن کاری را به او نسبت بدهیم. علی آمد.
کاوه نخوابیده است.

ب. پذیرنده کاری باشد، که در این صورت همراه فعل مجهول است که در جمله معلوم، مفعول بوده است. حسن زده شد.
(علی حسن را زد)

ج. دارنده صفت یا حالتی است. احمد با
ادب است.

د. پذیرنده صفت یا حالتی است. مسعود
بیمار شد.

ه . وجود و هستی را به او نسبت دهیم
یا از او سلب کنیم. این جا پول است.
کتابی روی میز نبود.

در این موارد فعل است و بود فعل ربطی
نیست و به معنی وجود داشتن است.

متمم: همچنان که ذکر شد متمم
اسمی است که پس از حرف اضافه بیاید.
در مواردی اسم و گروه اسمی وقتی که
متمم واقع می شود به همراه حرف اضافه

می‌تواند جایگاه نقش جدیدی را اشغال کند.

این نقش غالباً قیدی است: اتومبیل به‌سرعت (متمم - قید) گذشت. او بی‌اراده (متمم - قید) سخن گفت. و گاهی مسند: علی باادب (متمم - مسند) است.

۳. صفت

واژه یا گروهی از واژه هاست که درباره اسم توضیحی می‌دهد و یکی از خصوصیات اسم را بیان می‌کند.

صفت از حیث مفهوم شش نوع است:

۱. بیانی ۲. اشاره‌ای ۳. شمارشی ۴.

پرسشی ۵. تعجبی ۶. مبهم

صفت بیانی: صفتی است که چگونگی و خصوصیات اسم را مانند رنگ، قد، جنس، شکل، وضع، اندازه، مقدار و ارزش بیان می‌کند.

صفت بیانی پنج نوع است.

صفت ساده: صفتی است که تنها چگونگی و خصوصیت موصوف را می‌رساند بدون معنی فاعلی و مفعولی و نسبی...:

هوایی خوب، اتاق گرم، مادر مهربان

صفت فاعلی: صفتی است که برکننده کار دلالت کند. و از حیث ساختمان هفت گونه است.

۱. بن مضارع + نده: گیرنده

۲. بن مضارع + ان: گریان

۳. بن مضارع + ا: دانا

۴. بن ماضی و به‌ندرت بن مضارع + ار:

خریدار، پرستار

۵. بن ماضی یا مضارع + گار: آفریدگار،

آموزگار

۶. اسم معنی و به‌ندرت صفت یا بن فعل

+ گر: دادگر، سفیدگر

۷. اسم معنی و به‌ندرت صفت یا بن فعل

+ کار: ستمکار، تراشکار

تذکر:

۱. پسوند گر و کار در آخر اسم ذات صفتی می‌سازد که بر پیشه و حرفه دلالت می‌کند: زرگر، آهنکار.
۲. صفت فاعلی + پسوند ان گاهی تکرار می‌شود و قید می‌سازد: دوان دوان.
۳. گاهی ساخت فعل امر نوعی صفت فاعلی می‌سازد: بزن برو.
۴. بن مضارع + اسم یا واژه دیگر نوعی صفت فاعلی مرکب می‌سازد: دانشجو.
۳. صفت مفعولی: که آن را اسم مفعول نیز نامیده‌اند، صفتی است که معنی

مفعولیت دارد یعنی کار بر آن واقع می‌شود.

بن ماضی + ه: رفته، ساخته

گاهی لفظ شده نیز به آن اضافه می‌شود:

شنیده شده

تذکر:

۱. اگر به اول صفت مفعولی اسم یا

صفتی افزوده شود گاهی "ه" می‌افتد. گل

اندوده، گل اندود.

۲. برخی از صفتهای مفعولی که از

فعل‌های لازم و به‌ندرت فعل‌های متعدی

می‌آیند معنی صفت فاعلی دارند: رفته،

خوابیده.

۴. صفت نسبی: صفتی است که به کسی یا جایی یا جانوری و یا چیزی نسبت داده شود.

به آخر اسم یا صفت و به ندرت ضمیر "ی" (نسبت) اضافه شود: تهرانی، خودی
علاوه بر "ی" نسبت علایم زیر نیز صفت نسبی می‌سازد.

ین: سیمین، پسین انه: سالانه

ینه: پشمینه انی: روحانی

ه: دوروبه گانه: دوگانه

گان: گروگان چی: پستچی

صفت لیاقت: صفتی است که شایستگی
و قابلیت موصوف را می‌رساند. مصدر + ی
(لیاقت): خوردنی

درجات صفت:

۱. صفت مطلق: بدون سنجش، حالت

موصوف را بیان می‌کند: خوب، بزرگ.

۲. صفت برتر (تفضیلی): صفت مطلق +

تر: خوب تر، بزرگ تر.

۳. صفت برترین (عالی): صفت مطلق +

ترین: خوب ترین، بزرگ ترین.

صفت از نظر رابطه با موصوف دو حالت

دارد:

۱. صفت پسین: که پس از موصوف می‌آیند بیشتر صفت‌های بیانی صفت پسین هستند.

۲. صفت پیشین: که پیش از موصوف می‌آیند که به بررسی آنها خواهیم پرداخت.

۱. صفت اشاره: این و آن وقتی که همراه اسمی بیایند و بدان اشاره کنند. این: برای اشاره به نزدیک آن: برای اشاره به دور.

صفت اشاره به صورت‌های زیر دیده می‌شود:

الف. این و آن بدون همراهی با کلماتی

دیگر که تنها برای اشاره است. این کتاب

ب. برای اشاره و تاکید که با "هم" ترکیب

می‌شوند: همین، همان

ج. برای اشاره و بیان تشبیه و چگونگی به

همراه کلماتی مانند: چون، گونه، سان:

چنین، چنان، این‌گونه، آن‌جور

د. برای اشاره و تاکید همراه کلماتی

مانند: قدر، مقدار، همه: این‌قدر،

همان‌اندازه، همین‌قدر.

۲. صفت شمارشی: واژه‌ای که شماره یا

ترتیب مفهوم یا مصداق اسمی را

می‌رساند به آن عدد نیز می‌گویند.

بر چهار قسم است:

الف. صفت شمارشی ساده: اعداد بدون

پیشوند و پسوند: یک، دو، بیست

ب. صفت شمارشی ترتیبی: عدد + م یا

مین: چهارم، صدمین.

ج. صفت شمارشی کسری: اعداد

کسری: یک سوم، دو سوم.

د. صفت شمارشی توزیعی: از تکرار صفت

شمارشی اصلی به دست می‌آید: یک

یک، دو به دو.

۳. صفت پرسشی: صفتی است که با آن از نوع یا چگونگی یا مقدار موصوف پرسش کنند.

صفت پرسشی از نظر مفهوم سه گونه است:

الف. صفت پرسشی که با آن از نوع یا چگونگی با از نام و نشان موصوف می‌پرسند: چه، کدام، چطور، چگونه
ب. صفت پرسشی که با آن از ترتیب یا مقام موصوف پرسش کنند: چندم، چندمین.

ج. صفت پرسشی که با آن از مقدار و شماره موصوف پرسیده می‌شود: چند، چقدر، چه مقدار.

۴. صفت تعجبی: صفتی است که همراه اسم می‌آید و شگفتی و تعجب گوینده را می‌رساند و با آهنگ مخصوص تعجب ادا می‌شود. چه خط زیبایی!

۵. صفت مبهم: صفتی است که همراه اسم می‌آید و نوع یا چگونگی یا شماره و مقدار آن را به‌طور نامعین و مبهم بیان می‌کند: هر، همه، دیگر، هیچ، چند، چندین، چندان، فلان.

۴. ضمیر

واژه‌ای است که جانشین اسم می‌شود
برای جلوگیری از تکرار اسم. رستم پهلوان
بزرگی بود هر کس او را می‌دید. او ضمیر
است و جانشین رستم شده است، رستم
مرجع ضمیر است.

اقسام ضمیر عبارت اند از:

۱. شخصی ۲. مشترک ۳. اشاره

۴. پرسشی ۵. تعجبی ۶. مبهم ۷. ملکی

۱. ضمیر شخصی: ضمیرهایی هستند که

برای هر یک از اشخاص (اول شخص، دوم

شخص و سوم شخص، مفرد یا جمع)

ساخت جداگانه دارند.

ضمیر شخص دو گونه است: منفصل،

متصل.

الف. ضمیر شخصی منفصل یا گسسته،

ضمیری است که به واژه پیش از خود

نمی‌چسبد و به تنهایی به کار می‌رود:

من، تو، او (وی)، ما، شما، ایشان.

ب . ضمیر شخصی متصل یا پیوسته:
ضمیری است که به واژه پیش از خود
می‌پیوندد و به تنهایی به کار نمی‌رود.
م، ت، ش، مان، تان، شان.

تذکر:

وقتی که ضمیر م، ت، ش به کلماتی که
به ه ختم می‌شوند افزوده شود الفی به
آن اضافه می‌شود. میوه‌ام، جامه‌ات.
اگر ضمائر متصل به واژه‌ای که آخرش "ا"
یا "و" باشد "ی" به آن اضافه می‌شود.
قلم‌هایم، ابرویت.

۲. ضمیر مشترک:

ضمیری است که برای همه ساخت‌های
شش گانه یکسان به کار می‌رود.

خود: خودم، خودت، خودش، خودمان،
خودتان، خودشان

علاوه بر ضمیر خود، در ضمیر خویش و
خویشتن نیز ضمیر مشترکند که بیشتر در
زبان و ادب به کار می‌رود.

۳. ضمیر اشاره:

ضمیری است که مرجع آن به اشاره
معلوم می‌شود. آن، این و اقسام دیگری
که در بحث صفت اشاره، آنها را نام
برده‌ایم، اگر این کلمات به همراه اسم

بیایند صفت اشاره، و اگر جانشین اسم شوند ضمیر اشاره‌اند. این کتاب را بگیر و آن را بخوان.

۴. ضمیر پرسشی:

ضمیر پرسشی نیز همان صفات پرسشی هستند که جانشین اسم شده‌اند: که، چه، کدام، کدامین، کی، کجا، چگونه

۵. ضمیر تعجبی:

واژه "چه" وقتی که بی‌همراهی اسم بیاید و مفهوم تعجب و شگفتی را برساند.

چه هوای خوبی! چه زیباست!

۶. ضمیر مبهم:

واژه‌هایی هستند که بر کس یا چیز یا
مقدار مبهمی دلالت می‌کنند: همه آمدند.
فلانی، آدم بسیار خوبی است.

تذکر:

همچنان که قبلاً ذکر شد این ضمائر اگر با
اسم بیابند صفت هستند.

۷. ضمیر ملکی:

واژه مرکب از آنِ که به معنی مالِ یا متعلق
به باشد: این کتاب از آنِ مسعود است.
این واژه در قدیم گاهی به صورت آنِ به کار
می‌رفته است.

کاربرد و نقش ضمیرها

ضمیرها معمولا جانشین اسم هستند از این رو نقش‌های مختلف اسم را بر عهده می‌گیرند.

۱. نقش نهادی: من فردا به مسافرت می‌روم. خودت این مطلب را گفتی.

۲. نقش مسندی: محمود من هستم. احمد کدام است.

۳. نقش مفعولی: تو او را ندیدی. خویشتن را رها ساختم.

۴. نقش متممی: به آن دست مزن. به‌خود گفتم.

۵. نقش منادایی: ای آن که به اقبال تو در
عالم نیست.

۶. نقش تمیزی: مرا که پنداشتی؟

۷. نقش قیدی: کجا می‌روی؟ چقدر
خوابیدی؟

۸. نقش مضاف‌الیهی: دلم به حالش
سوخت. او از گفته خویش پشیمان شد.
۵. قید

قیدها به دو دسته تقسیم می‌شوند:
مختص و مشترک.

۱. قید مختص: بعضی قیدها فقط نقش
قیدی می‌پذیرند. یعنی همیشه در جمله

به صورت قید به کار می‌روند: هرگز، هنوز،

البته، مثلاً، احیاناً، اتفاقاً

۲. قید مشترک: بعضی از اسم‌ها و

صفت‌ها و واژه‌های دیگر در جمله گاهی

نقش قیدی می‌پذیرند که به آن‌ها قید

مشترک می‌گویند. احمد شب به خانه

برگشت.

اقسام قید از جهت معنی:

قید زمان: شب، وقت، ایام

قید مکان: این‌جا، آن‌جا

قید مقدار: کم‌کم، زیاد

قید کیفیت: خوب، به‌آرامی

قید حالت: افتان و خیزان، گریان

قید تاسف: افسوس، متاسفانه

قید تعجب: عجا، شگفتا

قید تصدیق: حتماً

قید پرسش: چگونه

قید شک و تردید: شاید

۶. شبه جمله

اگر بخواهیم حالت‌های روحی و درونی خود چون شادی، تعجب، درد، افسوس و مانند آن‌ها را بر زبان بیاوریم معمولاً از واژه‌های همچون، وه، آه استفاده می‌کنیم که به آن‌ها شبه جمله یا صوت می‌گویند. از آن جهت به این واژه‌ها شبه جمله

می‌گویند که معنایی مانند جمله دارند. آه:
درد می‌کشم. به به: چه خوب است.
به این واژه‌ها صوت هم می‌گویند زیرا در
بیشتر آن‌ها مثل این است که از شدت درد
یا تعجب صدایی از حلق و دهان خود در
می‌آوریم.

اقسام شبه جمله از جهت معنا:

۱. شبه جمله امید و آرزو و دعا: کاش،
آمین، الهی
۲. شبه جمله تحسین و تشویق: آفرین،
مرحبا، به به
۳. شبه جمله درد و تاسف: وای،
افسوس، دریغ

۴. شبه جمله تعجب: وه، عجب، شگفتا

۵. شبه جمله تنبيه و تحذير: مبادا، زنهار،

هان

۶. شبه جمله امر: ياالله، بسمالله، خفه

۷. شبه جمله احترام و قبول: چشم، قربان

۸. شبه جمله جواب و تصديق: آری، البته،

ای

تذکر:

شبه جمله‌ها در جمله اغلب نقش قیدی

دارند. افسوس دوستان همگی پراکنده

شدند.

۷. حرف

بعضی از واژه‌ها معنی مستقلی ندارند و برای پیوند دادن واژه‌ها یا نسبت دادن واژه‌ای یا جمله‌ای یا نشان دادن نقش واژه‌ای در جمله به کار می‌روند. این واژه‌ها را حرف می‌گویند. حروف در جمله نقش نمی‌پذیرند. حرف‌ها به سه دسته تقسیم می‌شوند: حروف ربط و اضافه و نشانه.

۱. حرف‌های ربط: حرف‌های ربط واژه‌هایی هستند که دو واژه یا دو جمله را به هم پیوند می‌دهند و آن‌ها را همپایه یکدیگر می‌سازند و یا جمله‌ای را به جمله‌ای دیگر ربط می‌دهند و یکی را وابسته دیگری قرار می‌دهند.

الف . حروف ربط همپایه ساز: مجید و بهروز به بازار رفتند.

ب. حروف ربط وابسته ساز: که بر سر جمله پیرو می‌آیند در جملات مرکب. تا نکوشی موفق نمی‌شوی.

حرف‌های ربط از جهت ساختمان دو نوع است.

۱. حرف ربط ساده: که از یک واژه ساخته شده‌اند: اما، پس، تا، زیرا، که، نیز، ولی، هم.

۲. حرف‌های ربط مرکب: مجموعه‌ای از دو یا چند واژه است که معمولاً یکی از آنها حرف ربط یا حرف اضافه ساده است و اغلب علاوه بر این که کار حرف ربط را انجام می‌دهند نقش قیدی هم دارند. آن‌جاکه، از این روی، اکنون که، بس که، زیرا که، هر چند.

معنی و کاربرد حرف‌های ربط ساده:
اگر: برای شرط به کار می‌رود.

اما: برای توضیح یا از میان بردن گمان

نادرست شنونده

باری: برای مختصر کردن سخن

پس: از این رو، در نتیجه

تا: ۱. تا وقتی که ۲. برای بیان نتیجه فعل

۳. همین که

چون: ۱. به علت این که ۲. زیرا که ۳. وقتی

که

چه: برای پیوند دو جمله

زیرا: از این جهت، بدین سبب

که: دو جمله را به هم پیوند می دهد و

گاهی آن را توضیح می دهد.

لیکن: اما

نه: برای نفی نسبت یا امری
نیز: برای شریک قراردادن
و: برای عطف به کار می‌رود.
ولی: اما
هم: نیز
یا: برای مساوی قراردادن دو چیز.

۲. حرف اضافه:

واژه‌هایی هستند که معمولا واژه یا گروهی را به فعل جمله نسبت می‌دهند و آنها را بدان وابسته می‌سازند و به آنها نقش متممی می‌بخشند. با اتوبوس از خانه به مدرسه رفتم.

حرف‌های اضافه از جهت ساختمان بر دو
قسمند:

۱. حرف‌های اضافه ساده: که از یک واژه ساخته شده‌اند: از، إلا، الی، با، بر، برای، تا، جز، چون، در، غیر.

۲. حرف‌های اضافه مرکب: از یک حرف اضافه ساده و یک واژه دیگر ساخته شده‌اند: از برای، به مجرد

معنی و کاربرد برخی از حرف‌های اضافه ساده:

از: ۱. برای آغاز یا شروع ۲. برای بیان علت
۳. برای بیان جنس ۴. به معنی اثر نوشته
۵. همراه صفت برتر

الا: برای استثنا به معنی بجز، مگر

الی: تا

با: ۱. در معنی همراه ۲. در معنی به

وسیله ۳. به یاری

بر: ۱. قرار داشتن چیزی روی چیزی ۲.

لازم بودن امری

برای: ۱. به معنی منظور ۲. از بهر

به: ۱. برای نشان دادن انتها و پایان عملی

۲. برای سوگند ۳. برای نشان دادن مقابل

بودن دو چیز ۴. به معنی نسبت به ۵.

برای نشان دادن داخل چیزی

بی: برای نفی و سلب

تا: برای بیان پایان چیزی

جز: برای استثنا، به معنی غیر

چون: مانند، مثل

در: ۱. برای نشان دادن داخل چیزی ۲. در

خصوص

مانند: مثل و چون

مگر: برای استثناء

تذکر:

۱. بعضی از حروف مانند تا، چون بین حرف

ربط و اضافه مشترکند این حروف اگر بین

دو جمله به کار رود حرف ربط اما اگر داخل

یک جمله به کار رود حرف اضافه است.

از خانه تا مدرسه دویدم (حرف اضافه) به
کتابخانه رفتم تا درس بخوانم. (ربط).

دلیری چون او ندیدم (حرف اضافه) چون که
باران بارید زمین خیس شده است. (ربط)

۲. که: گاهی به معنی از به کار می‌رود
که در این صورت حرف اضافه است.

به نزدیک من صلح بهتر که جنگ.

۳. در زبان فارسی قدیم حرف اضافه‌هایی
به کار رفته که در زبان امروز به کار نمی‌رود
مانند: اندر، اندرون، زی.

گاهی در قدیم برای یک متمم دو حرف
اضافه می‌آورده‌اند.

به خاک اندر (حرف اضافه مرکب گسسته)

۳. حروف نشانه: حرف‌هایی که برای تعیین نقش واژه در جمله می‌آیند و سه دسته‌اند.

الف. نشانه ندا (ای، یا، ...).

ب. نشانه مفعول (را).

پ. نشانه اضافه و صفت (کسره اضافه).

تذکر:

"را" علاوه بر مفهوم حرف نشانه گاهی به جای یکی از حروف اضافه نیز به‌کار می‌رفته است.

پیرمردی را گفتند. انوشیروان را پرسیدند.

در این موارد واژه قبل از را متمم است نه
مفعول.

پیشوند وپسوند:

کلماتی هستند که معنی مستقل ندارند
ولی در ساختن واژه‌های مرکب به‌کار
می‌روند. فراگیر - غمگین.

واژه‌های مشتق:

همچنان‌که قبلا ذکر شده است اگر در
ساختمان واژه‌ای بن فعل (بن ماضی یا
مضارع) وجود داشته باشد آن واژه را
مشتق می‌گویند. خریدار - ساختمان

و اگر بن فعل وجود نداشته باشد آن را
جامد می‌گویند: کتابخانه، دیوار

صرف و نحو (تجزیه و ترکیب)

همچنان‌که در آغاز گفته شد اگر از نقش
واژه در داخل جمله بحث کنیم به آن ترکیب
یا نحو می‌گویند.

اگر از نوع و خصوصیات واژه جدا از جمله
بحث کنیم، به آن صرف یا تجزیه می‌گویند.

نکته‌هایی درباره تجزیه و ترکیب:

۱. با این که در تجزیه، واژه را به‌تنهایی و
بدون در نظر گرفتن نقش آن در جمله
بررسی می‌کنیم اما در مواردی باید به
معنی آن در داخل جمله توجه کنیم.
مثلاً واژه باد می‌تواند فعل دعایی باشد یا
اسم باشد به معنی هوای خنک.

۲. در تجزیه واژه علاوه بر نوع واژه، سایر خصوصیات فرعی واژه را نیز باید ذکر کنیم که در مثال‌های بعدی آن‌ها را بیان می‌کنیم ولی در نقش واژه فقط به ذکر یک نقش اکتفا می‌کنیم چون هر واژه در داخل یک جمله یک نقش بیشتر ندارد.

نمونه‌ها:

هوا روشن است.

هوا: اسم عام، مفرد، ساده، جامد،

معرفه، نهاد (مسند الیه)

روشن: صفت بیانی ساده، جامد، مسند

است: فعل مضارع ساده برای اخبار، سوم

شخص مفرد (ربطی)، فعل.

تو دانش آموزی

تو: ضمیر شخصی منفصل، دوم شخص

مفرد، نهاد

دانش آموز: صفت بیانی، فاعلی، مشتق،

مرکب، مسند

- ی (ای): فعل مضارع ساده برای اخبار (

فعل ربطی) دوم شخص مفرد، فعل

دیشب تلویزیون برنامه خوبی داشت.

دیشب: اسم عام، مفر، مرکب، جامد،

معرفه، قید

تلویزیون: اسم عام، مفرد، ساده، جامد،

معرفه، نهاد

برنامه: اسم عام، مفرد، مرکب، جامد،

معرفه، مفعول

ء: حرف نشانه

خوب: صفت بیانی، ساده، جامد، صفت

- ی: پسوند، نشانه وحدت (نکره)

داشت: فعل ساده، ماضی مطلق، سوم

سخص مفرد، متعدی، معلوم، فعل

پایان

مادسیج

شبکه آموزشی - پژوهشی ایران